

معناشناسی اسلوب کنایه در جزء سی‌ام قرآن کریم

دکتر سید ابوالفضل سجادی^۱، سمیرا فراهانی^۲

چکیده

بیان ادیبانه و هنرمندانه‌ی معانی و مفاهیم قرآن کریم یکی از دلایل اعجاز بیانی این کتاب آسمانی است. زیبایی قرآن چه از نظر مفاهیم آن و چه از نظر ظاهر و ساختار سوره‌ها شگفت‌انگیز و قابل تحسین است. بیان دل‌نشین آیه‌ها، تعبیرهای زیبا و لطیف و به کارگیری صنایع ادبی و بلاغی به قرآن جلوه و طراوت خاصی بخشیده است. کنایه یکی از این صنایع ادبی و از ظریف‌ترین و لطیف‌ترین آنهاست. بیان مبهم و پوشیده‌ی حقایق، به ظاهر آیه‌ها صورتی ادبی می‌بخشد که مخاطب به مدد قوه‌ی ذوق و لطافت طبع خویش، به درک و کشف نکات نهفته در باطن آنها پی می‌برد و پرده از صورت ظاهری کلام برمی‌دارد. در این پژوهش تلاش بر آن است تا کنایه‌های موجود در جزء سی‌ام قرآن کریم مورد بررسی قرار گیرد تا در نهایت معنای اصلی آیه‌ها استخراج گردد.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، علم بلاغت، اسلوب کنایه.

۱. A-sajady@araku.ac.ir

۱. استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک

تاریخ دریافت: ۱۶/۱۲/۸۹ تاریخ پذیرش: ۳۱/۴/۹۱

مقدمه

بی‌شک یکی از جلوه‌های اعجاز قرآن کریم فصاحت و بلاغت این معجزه جاوید پیامبر اکرم(ص) است. ساختار آیه‌ها، استفاده دقیق و مناسب کلمات، آهنگ دل‌نشین و موزون و بلاغت بی‌نظیر قرآن موجب شده است تا پس از گذشت ۱۴۰۰ سال از نزول آن، باز هم کسی توان تحدی و مقابله با کلام خدا را نداشته باشد. قرآن هم‌چون اثر ادبی بی‌نظیری است که خداوند والامرتبه مفاهیم ناب آن را در بهترین قالب و صورت نازل فرموده است. تأمل در آیات قرآن و درک نکات ظریف بلاغی آن، راز زیبایی آیه‌های الهی را برای انسان نمایان می‌سازد. بسیاری از وجوه و ظرایف علم بلاغت، چه در بحث معانی و چه در مباحث علم بیان، در قرآن کریم به بهترین و زیباترین شکل تجسم یافته است.

از ویژگی‌های علم بلاغت علاوه بر شیوایی و رسایی کلام، قدرت تأثیرگذاری و برانگیختن عواطف انسانی است. ذکر بسیاری از حقایق و نکات آموزنده قرآن، آن هم در قالبی بدیع و زیبا میزان تأثیرگذاری مفاهیم آن را دوچندان می‌سازد. در بسیاری از کتاب‌های ادبی و بلاغی شاهد‌های فراوانی از آیات قرآنی دیده می‌شود که خود بیانگر این حقیقت است که عملکرد قرآن علاوه بر جنبه‌های معنوی و معرفتی در زمینه‌های زیبایی‌شناختی نیز موفق و غیر قابل انکار است. بسیاری از صاحب‌نظران علم بلاغت برای اثبات نظریه‌های خود در زمینه‌ی این علم به نکات بلاغی نهفته در باطن آیه‌ها اشاره کرده‌اند. قرآن کریم کتاب جامعی است که در همه‌ی دوران‌ها و به نوعی در باب همه‌ی دانش‌ها حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. کتابی است که گذشت زمان نه تنها از ارزش آن نمی‌کاهد؛ بلکه با پیشرفت دانش بشری و گسترش افق‌های دید انسانی بسیاری از حقایق پنهان آن آشکار می‌گردد.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد قواعد و مبانی علم بلاغت به بهترین شکل در قرآن وجود دارد. از جمله این اصول می‌توان به بحث کنایه اشاره کرد. کنایه از جمله مباحثی است که در کتاب‌های بلاغی اختلاف‌نظرهای بسیاری درباره آن دیده می‌شود و ادیبان عرصه‌ی بلاغت هر یک بنا بر قوه‌ی طبع و ذوق سلیم خویش، اصول و قواعد گوناگونی برای آن در نظر گرفته‌اند. پنهان و پوشیده‌گویی از ویژگی‌های بارز کنایه است. در کنایه گوینده مقصود نهایی خویش را به گونه‌ای غیرمستقیم بیان می‌دارد و با ذکر لفظ و یا عبارتی، لفظ و یا عبارتی دیگر را اراده می‌نماید.

کنایه دارای انواع گوناگونی از جمله کنایه از صفت، موصوف و نسبت است. هر یک از این انواع به اعتبار نحوه‌ی بیان و چگونگی القای معنای موردنظر (مکنی عنه)، در تقسیم‌بندی دیگری قرار می‌گیرد و به انواع دیگری چون تعریض، تلویح، رمز و ایما تقسیم می‌شود. در تعریض رگه‌هایی از طعن و استهزاء مخاطب دیده می‌شود و در تلویح روند دریافت معنای اراده شده طولانی‌تر است بی‌آنکه تعریضی وجود داشته باشد. رمز، همان‌گونه که از نامش پیداست، وجهه‌ای پنهان و رمزآلود دارد و کشف تناسب میان لفظ ذکر شده با مقصود اصلی گوینده، نیازمند ظرافت و دقت خاصی است. در این نوع از کنایه روند ادراک پیچیده و طولانی نیست و تعریضی هم در آن دیده نمی‌شود. ایما نیز ساده‌ترین نوع از انواع کنایات است. این کنایه از پیچیدگی‌های رمز، طعن و تمسخر تعریض و روند طولانی دریافت معنای موردنظر به دور است. در این نوع کنایه دستیابی به مقصود نهایی گوینده سریع‌تر و راحت‌تر صورت می‌پذیرد. تفتازانی در کتاب خود بحث مفصلی را به کنایه اختصاص می‌دهد و انواع آن را توضیح داده و کنایه را ذکر ملزوم و اراده‌ی لازم می‌داند.

پیشینه پژوهش

در اغلب کتاب‌های بلاغی - بویژه در جهان عرب - که در زمینه‌ی اعجاز قرآن به نگارش درآمده است، به شاهدهایی از کنایه‌های قرآنی در کنار سایر صنایع ادبی علم بیان اشاره شده است. کتاب «الکنایه و التعریض» ثعالبی از جمله کتاب‌هایی است که نویسنده در آن افزون بر کنایه‌هایی که در زبان عربی معمول است، به ذکر کنایه‌های قرآنی نیز پرداخته است. اعجاز بیانی و زیبایی‌های به کار رفته در بافت روایی آیات قرآن، مورد توجه پژوهشگران ایرانی نیز واقع شده و مقاله‌ها و پژوهش‌هایی با موضوع قرآنی صورت گرفته است. در این میان، کنایه از جمله مباحثی مورد اهتمام این دسته از پژوهشگران بوده و با توجه مؤلفه‌های تعریف شده در علم بلاغت، در پژوهش‌های خود به بررسی و ارزیابی کنایه‌های قرآنی پرداخته‌اند که در این راستا می‌توان به مقاله‌های زیر اشاره نمود:

کنایه در قرآن، مطالعه سوره حضرت یوسف (ع) (مستنصیر میر، ترجمه سید امیر حسین سرکشیکیان - مجله مریبان) - کنایه در قرآن، تحلیل داستان حضرت یوسف (ع) (مستنصیر میر، ابوالفضل حری، مجله زیباشناخت)، کنایه در قرآن (یعقوب جعفری، مجله ترجمان وحی) - کنایه‌های قرآنی در فرهنگ ایرانی (سید محسن موسوی آملی، مجله گلستان قرآن).

در مقاله‌های یاد شده، عمدتاً کنایه‌های قرآنی به صورت کلی و یا در یک سوره خاص بررسی شده‌اند. حال آنکه در این مقاله، به بررسی کنایات قرآنی منحصرآ در جزء سی‌ام قرآن کریم پرداخته خواهد شد و پس از ذکر نمونه‌هایی از انواع آن مشخصه‌های خاص مربوط به هر کنایه در کتاب‌های بلاغی از آنها یاد شده است - تا حد امکان - بیان خواهد شد.

کنایه از موصوف

یکی از انواع کنایه، ذکر صفت و اراده‌ی موصوف است. آیات بسیاری در قرآن، به‌ویژه در جزء سی‌ام، از این نوع هستند. خداوند والامرته با ذکر صفت به‌نحوی زیبا غرض اصلی خود را بیان می‌کند. زبان عربی، ساختار دستوری ویژه و منحصر به‌فردی دارد. کلماتی که از یک واژه، مشتق می‌شوند، بار معنایی خاصی دارند که با قرارگرفتن در قالب و ساختاری جدید، دلالت بر معنایی می‌کنند که برای اغراض خاصی به‌کار می‌رود. واژگان قرآن، درنهایت دقت و ظرافت، انتخاب می‌شوند و با چینش بی‌نظیری در کنار هم قرار می‌گیرند. گاه آیه‌ای تنها متشکل از یک کلمه است؛ اما معنایی طولانی و مفصل را در خود نهفته دارد و این از جمله زیبایی‌های قرآن است. بیان یک سلسله از حقایق، آن هم در یک عبارت کوتاه و بدون این که خلل و نقصی در گفتار پیدا شود، نشان از ایجاز دارد.

در جزء سی‌ام، آیه‌های بسیاری وجود دارد که خداوند والامرته با ذکر صفت، موصوفی خاص را اراده می‌کند و به کیفیت و ویژگی‌های آن با برگزیدن صفت-هایی که بار معنایی ویژه‌ای در خود دارند، اشاره می‌کند. برخی از صفت‌ها چنان هنرمندانه و ظریف انتخاب شده است که مفسران به‌طور قطع، حکم به برگزیدن موصوفی خاص نداده‌اند و هر یک به فراخور درک و علم خویش به تفسیر آیات الهی پرداخته و سعی در بیان مقصود اصلی خداوند را داشته‌اند. در ادامه، به نمونه‌هایی از این نوع از کنایه اشاره می‌شود:

- «عن النبأ العظیم» (النبأ/۲): معنای لغوی «نبأ» «خبر مهم و مفیدی [است] که از آن یقین و یا گمان غالب حاصل می‌شود و در اصل، به هر خبری نبأ گفته نمی‌شود... سزاوار است خبری که به آن نبأ اطلاق می‌شود، خالی از کذب باشد». (اصفهان‌ی، راغب، ۱۳۸۷/۷۴۰) خداوند در سوره‌ی نبأ خبر از واقعه‌ی عظیمی می‌-

دهد. لفظ «نبأ»، که خود حکایت از خبری مهم و پیش‌بینی نشده می‌کند، در ضمن معنای خود، خبر از حقایقی می‌دهد. که خداوند با بیان مبهم و کنایه‌ی آن، عظیم و بامهابت بودن خود خبر را اراده کرده است. این‌گونه پوشیده‌گویی خداوند در قرآن، توجه مخاطب را بیشتر به خود جلب می‌کند و حس کنجکاوی وی را برمی‌انگیزد تا به ژرف‌اندیشی در آیات الهی پردازد و حقیقت خبر مهمی را دریابد که خداوند از آن سخن می‌گوید. مفسران از کلمه‌ی «نبأ» برداشت‌های مختلفی داشته‌اند؛ از جمله، در "محرر الوجیز" درباره‌ی این آیه چنین آمده است که: «ابن عباس و قتاده معتقدند که مقصود از «نبأ» شریعتی است که پیامبر (ص) آورده است و مجاهد و قتاده معتقدند که منظور، قرآن است و همچنین قتاده گفته است: مقصود از «نبأ» برانگیخته شدن از قبرهاست». (الأندلسی، اَبی محمد عبدالحقبن غالب، ۱۴۱۳هـ/۲۰۰۵). این کنایه از نوع کنایات ایما است؛ زیرا از آیاتی که در ادامه‌ی سوره آورده می‌شود، می‌توان فهمید که مقصود خداوند از خبر عظیم و مهم، قیامت و احوالات مربوط به آن است.

- «و أنزلنا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا» (النبأ/۱۴): کلمه‌ی «المعصرات» از نظر ساختار، اسم فاعل و به معنای فشارنده است و در این آیه‌ی شریفه در معنای مجازی خود به‌کار رفته است. این کلمه از ریشه‌ی «عَصَرَ» به معنای فشردن است و در این جا جانشین کلمه‌ی «السحاب: ابرها» شده است. خداوند و الامر تبه با به کار بردن کلمه «معصرات» به‌طور ضمنی و کنایه‌ی، مقصود اصلی و نهفته در پس این واژه را در نظر دارد. درحقیقت، خداوند با ذکر این کلمه به نوعی به فرایند بارش باران اشاره می‌کند. زمخشری در کتاب خود از معصرات «به ابرها هنگامی که فشرده می‌شوند، یاد می‌کند و به نظرات مختلف دیگر مفسران، درباره‌ی آن اشاره می‌کند و از قول عکرمه چنین می‌گوید که: مقصود از «معصرات» بادهایی است که ابرها را منسجم و فشرده می‌گردانند و نیز از قول مجاهد، چنین می‌آورد

که مقصود از «معصرات» بادهای طوفان‌زا هستند». (زمخشری، محمودبن عمر، ۱۴۰۷ هـ/۶۸۶/۴) با توجه به آنچه که در توضیح این کنایه ذکر شد، برگزیدن چنین لفظی به جای (باران)، احتیاج به واسطه‌هایی دارد که ما را در تأویل و کشف نکته‌ی پنهان در آیه یاری رساند؛ بدین دلیل این کنایه از نوع تلویح است.

- «و النَّازِعَاتِ نَزْعًا * وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا * وَ السَّاجِدَاتِ سِجًّا * فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا * فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا» (النازعات / ۱-۵): آیه‌های ابتدایی سوره‌ی نازعات، نمونه‌های دیگری از این نوع کنایه (موصوف) است. خداوند والامرته در این سوره به گروه‌های مختلف فرشتگان و مأموریتی که هر یک برعهده دارند اشاره می‌کند. اوج ایجاز در کلام خداوند، در این آیه‌ها به‌روشنی، دیده می‌شود. خداوند والامرته هنرمندانه و باظرافت، صفت‌هایی را برای فرشتگان برمی‌گزیند که بار معنایی کاملاً مطابق با مقتضای حال این فرشتگان دارد. این صفت‌ها در نهایت دقت انتخاب شده‌اند و علاوه بر هماهنگی با مقصود اصلی خداوند، به زیبایی آیه‌ها و روانی آن‌ها و نیز آهنگ موجود در این سوره، کمک شایانی کرده‌اند. بیان این صفت‌های کلی در وهله‌ی اول، ذهن مخاطب را به چالش می‌کشد که مقصود خداوند از صفت‌هایی همچون «النازعات»، «الناشطات» و... چیست؟ و مدلول این کلمات چه هستند؟ همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، کنایه ذکر ملزوم و اراده‌ی لازم است. بنابر نظر خطیب، خداوند با ذکر صفت‌های فرشتگان (ملزوم) خود فرشتگان (لازم) را اراده کرده است. نازعات از ریشه‌ی «نزع» به معنای کندن چیزی با شدت است طوری که چیزی باقی نماند. «ناشطات» نیز از ریشه‌ی «نَشَطَ» و به معنای خارج شدن از مکانی است. این صفت‌ها کنایه «از فرشتگانی است که مأمور قبض روح انسان‌ها هستند و روح آن‌ها را از جسم ایشان، تمام و کمال، جدا و خارج می‌سازند». (زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ هـ/۴/۶۹۲)

«سابحات» نیز از ریشه‌ی «سبح» و به معنی «حرکت سریع در آب و یا هواس» (اصفهانی، راغب، ۱۳۸۷/ ۳۴۹) و در این آیه‌ی کنایه از فرشتگانی است که در اجرای دستورات الهی، شتابان‌اند و از یکدیگر سبقت می‌گیرند. برخی از تفسیرها «سابقات» را «به ستارگانی که در مدار فلک در گردش‌اند» تفسیر کرده‌اند. (زجاج، ابی‌اسحق ابراهیم بن السّری، ۱۴۰۸هـ/ ۲۷۷)

از صفت‌های دیگری که خداوند از بیان آن‌ها گروه فرشتگان را اراده کرده است، «السابقَات» و «المُدبِرَات» است. سابقات از ریشه‌ی «سَبَقَ» و به معنای پیشی گرفتن است و در این آیه‌ی شریفه کنایه از فرشتگانی است که در انجام وظیفه‌ها و اموری که از جانب خداوند بر عهده‌ی آن‌ها نهاده شده است، بر یکدیگر پیشی می‌گیرند. واژه‌ی «مدبّرات» نیز از ریشه‌ی «دَبَّرَ» و به معنی عقب و انتهاست. کلمه تدبیر از مشتقات این واژه و به معنی اندیشیدن و تأمل در عواقب و آخر امور است. «مدبّرات» کنایه از فرشتگانی است که به تدبیر امور خلق از جانب خداوند مشغول‌اند. در تعریف رمز، گفته شد که پنهان و پوشیده‌گویی، وجه بارز آن است. به نظر می‌رسد که این وجه رمز، در این آیه‌ها مصداق می‌یابد؛ درحقیقت گروه فرشتگان به‌نوعی در پس صفات و مشخصه‌های خود پنهان هستند؛ لذا این کنایات را می‌توان از نوع رمز به حساب آورد.

- «يَوْمَ تَرْجَفُ الرَّاحِفَةُ * تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ» (النازعات/ ۵-۶): واژگان و عبارت‌های قرآن درنهایت دقت و استحکام برگزیده شده‌اند. چینش واژگان، به‌کار بردن صفت‌هایی که بار معنایی کاملی از موصوف خود ارائه می‌دهند و رعایت فاصله‌ها، همگی نظم بی‌نظیری دارند. خداوند با ذکر کلمه‌ی «راحفة» درحقیقت، به وقایعی که در روز قیامت رخ می‌دهد، اشاره می‌کند. «راحفة» از ریشه‌ی «رجف» به معنی تکان و لرزش شدید است و از نظر ساختار، اسم فاعل بوده و مقصود خداوند از کلمه‌ی لرزاننده به هنگام برپایی عرصه‌ی قیامت، نفخه‌ی اولیه‌ای است

که در اثر آن تمامی آفریدگان می‌میرند. زمخشری می‌گوید: «راجفۀ»، «نفخه اولیه و همان واقعه‌ایی است که زمین و کوه‌ها را به لرزه می‌افکند». (زمخشری، محمودبن عمر، ۱۴۰۷هـ/۶۹۳).

واژه‌ی «رادفۀ» نیز از ریشه‌ی «ردف» و به معنای تابع است و کنایه از نفخه‌ی دومی است که در روز قیامت در پی نفخه‌ی اول دمیده می‌شود. خداوند در این آیه‌ها آشکارا نامی از نفخه‌ی صور نمی‌برد؛ بلکه به‌طور ضمنی و پوشیده و با قرار دادن نشانه‌هایی در آیه‌ها برخی از ویژگی‌ها و اثراتی را بازگو می‌کند که در پی این نفخه به وقوع می‌پیوندد. مفسران نیز با استفاده از شواهد و قراین، به نوعی در پی کشف و رمزگشایی آیه‌های الهی بوده‌اند و به تفسیر کلمه‌ها و عبارت‌های قرآن پرداخته‌اند. گفته شده است که «مراد از (راجفۀ)، زمین و کوه‌ها و مقصود از رادفۀ، آسمان و ستارگان است». (همان، ص ۶۹۳) توجه به معنای لغوی کلمه (الراجفۀ: لرزاننده)، در وهله‌ی اول معنای زلزله را به ذهن مخاطب منتقل می‌سازد که درحقیقت، غرض اصلی خداوند، اراده‌ی چنین معنایی نیست. نفخه‌ی اولیه به‌گونه‌ای در پس این عبارت پنهان می‌شود که وجه‌های رمزآلود بدان می‌بخشد و از این رو می‌توان آن را از نوع کنایات رمز به حساب آورد. در ادامه‌ی آیه، دریافت کنایه‌ی موجود در واژه‌ی «الرادفۀ» با توجه به قرینه‌ی آیه‌ی قبل، از وضوح بیشتری برخوردار است؛ لذا می‌توان آن را در گروه کنایات ایما جای داد.

- «فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى» (النازعات/۳۴): «طامۀ» از ریشه‌ی «طَمَّ» (آب) سررفتن - لبریز شدن و همه جا را پوشاندن است. در تفسیرها از «طامۀ» به معنای قیامت یاد شده است. «ابن عباس و ضحاک و هم‌چنین حسن و ابن عباس از «الطامۀ» به معنای نفخه‌ی دوم یاد کرده‌اند». (الاندلسی، ابی محمد عبدالحق‌بن غالب، ۱۴۱۳هـ/۲۰۰۱) خداوند والامرته با استفاده از معنای این واژه به قیامت و حوادث پس از آن اشاره می‌کند. از نظر لغوی این کلمه به معنای قیامت یا نفخه‌ی صور

دوم نیست و در این جا به صورت کنایی به کار برده شده است. از آنجایی که معنای نهفته شده در ورای ظاهری این لفظ متناسب با حالت‌های قیامت است، برای بیان واقعه‌ای قیامت به کار گرفته شده است. «الطائمه» در این آیه از منظر بلاغی ملزوم است و قیامت و یا نفخه‌ی صور لازم است. برداشت معنای قیامت و یا نفخه‌ی صور از واژه‌ی «طم» با توجه به معنای لغوی آن، نیازمند تأمل و دقت بیشتری است و رسیدن به این معنا از ظاهر این لفظ، نیازمند واسطه است؛ بدین دلیل این کنایه از نوع تلویح به حساب می‌آید.

- «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ» (العنکبوت/۳۳): در جزء سی‌ام قرآن، قیامت و اوضاع و احوال آن معرفی می‌شود. یکی دیگر از صفت‌هایی که غرض خداوند از به کار بردن آن صحنه‌ی قیامت است، واژه‌ی «الصَّاحَّةُ» است. «الصَّاحَّةُ» از ریشه‌ی «صَحَّ» و در لغت به معنی صدای شدید و بلند است و مقصود از آن در این آیه، نفخه‌ی صوری است که در روز قیامت دمیده می‌شود. خداوند به دلیل ویژگی‌ها و ماهیت نفخه‌ی صور از آن به «الصَّاحَّةُ» یاد می‌کند و با ذکر این صفت خاص، موصوف خاص خود را اراده می‌کند. «الصَّاحَّةُ» تعبیر مجازی‌ای است که خداوند از صور اسرافیل دارد. لفظ «الصَّاحَّةُ» متناسب و هماهنگ با معنایی است که خداوند از این واژه اراده کرده است. همین تناسب و هماهنگی است که روند دستیابی مخاطب به معنای اراده شده را کوتاه می‌کند و آن را از جمله‌ی کنایات ایما قرار می‌دهد.

- «القارعةُ» (القارعة/۱): سوره‌ی قارعه یکی دیگر از سوره‌هایی است که خداوند در آن به ذکر قیامت و وقایع آن روز اشاره می‌کند. «قارعة» نامی کنایی‌ای است که در تعبیر از قیامت به کار رفته است. این کلمه از ریشه‌ی «قرع» و به معنی کوبیدن است و از قیامت از آن رو به «قارعة» یاد شده است که در آن روز، زمین و آسمان‌ها در هم کوبیده می‌شود و خلقت و طبیعت دگرگون می‌گردند و

همه چیز برای برپایی صحنه قیامت آماده می‌شود. موسیقی درونی آیه‌ها و واژگان قرآنی نیز شگفت و قابل توجه است. کلمه‌ی «قارعة» در باطن خود شدت و تفخیم دارد و از حرف‌هایی تشکیل شده که معنا و مفهوم کوبیده شدن را القا می‌کند؛ به عبارت دیگر، در قرآن، واژگان، متناسب با معنای خود هستند. خداوند سوره‌ی قارعه را با همین لفظ و به‌گونه‌ای مبهم و با طرح سؤال آغاز می‌کند تا توجه بیشتر مخاطب را برانگیزد؛ سپس به دنبال آن، آیه‌هایی را می‌آورد که پرده از «قارعة» برمی‌دارد و به شرح مقصود خدا از این واژه می‌پردازد. لفظ «قارعة» نیز مانند نمونه‌ی قبل، بار معنایی هماهنگی با حوادث و حالت‌های روز قیامت دارد؛ از این رو این کنایه نیز از جمله‌ی کنایات ایماست.

- «الغاشیة» (الغاشیة/۱): نمونه‌ای دیگر، سوره‌ی «غاشیة» است. در این سوره نیز مانند سوره‌ی «قارعة» خداوند باز هم به ذکر قیامت می‌پردازد. این بار، خدای والا مرتبه برای قیامت، صفت «غاشیة» را برمی‌گزیند و در پس این صفت، غرض اصلی خویش را می‌پوشاند. «غاشیة» از ریشه‌ی «غشی یغشی غشاوة» به معنای پوشاندن و پنهان کردن است و از این نظر، خداوند، آن را بر قیامت اطلاق می‌کند که در آن روز، سختی‌ها و هول و هراس جان‌های مردم را فرا می‌گیرد و به نوعی، در خود می‌پوشاند. گفته شده که مقصود از «غاشیة» قیامت است که خلق را فرا می‌گیرد، نیز گفته شده که مقصود از آن آتش است؛ زیرا چهره‌های کفار را می‌پوشاند. (زجاج، اَبی اسحق ابراهیم بن السّری، ۱۴۰۸هـ/۲۷۳/۵) معنای نخست این کنایه‌ی که به فراگیری قیامت و وقایع آن روز اشاره دارد، مشخصه‌های کنایه ایما را به ذهن منتقل می‌سازد؛ اما تعبیر دیگری که از این واژه، اراده شده (آتشی که چهره‌ی کفار را می‌پوشاند) به نظر می‌رسد که به‌نوعی در تعریض به کافران آمده است.

- «و السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ» (الطارق/۱): در این آیه نیز کنایه در واژه‌ی «الطارق» وجود دارد و مقصود خداوند از آن، ستاره است که با توجه به معنای لغوی «طارق» آن را بر ستاره، اطلاق می‌کند و آشکارا نامی از ستاره نمی‌برد. در آیه‌ی سوم، خداوند، خود از این واژه رمزگشایی می‌کند و منظور حقیقی خویش را از آن توضیح می‌دهد. این کلمه از ریشه‌ی «طرق» به معنای شبانه آمدن است و از نظر ساختاری نیز اسم فاعل است. خداوند والا مرتبه به این دلیل ستاره را «طارق» نامیده است که به هنگام شب در آسمان ظاهر و آشکار می‌شود. با توجه به معنای لغوی این کلمه، می‌توان این کنایه را از نوع کنایات ایما دانست.

- «وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» (الطارق/۱۱): مقصود خداوند در این آیه از عبارت «ذات الرَّجْع»، باران است. از ویژگی‌های زبان عربی، جایگزینی حالت‌ها و صفت‌های امور به جای خود آن‌هاست. کلمه و یا عبارتی که ذکر می‌شود در کنه معنایی خویش با ظرافت تمام، مقصود اصلی گوینده را در خود جای می‌دهد. انتخاب واژگان و عبارات در چنین ساختارهایی حساب، شده و از روی غرض معینی صورت می‌گیرد.

در همین عبارت «ذات الرَّجْع» واژه‌ی «رجع» به عنوان مجاز برای باران به کار رفته است؛ «رجع» در لغت به معنای «بازگشت به نقطه‌ی اول [است] یا جایی که به منزله‌ی شروع می‌باشد، خواه مکانی یا فعلی یا قولی باشد». (اصفهانی، راغب، ۲۹۹/۱۳۸۷) زمخشری علت نامیده شدن باران به «ذات الرَّجْع» را چنین بیان می‌کند: «عرب بر این باور است که ابرها، آب را از سطح دریا در خود حمل می‌کنند و سپس به دریا بر می‌گردانند. [و یا اینکه] عرب‌ها به قصد خوش‌بینی و تفاؤل از باران با عنوان «رجع» یاد کرده‌اند». (زمخشری، محمودبن عمر، ۱۴۰۷هـ / ۷۳۶/۴) از ظاهر این کنایه آشکار نمی‌توان به معنای اراده شده، دست یافت و در عین حال از تعریض و واسطه‌های پی در پی نیز به دور است؛ با وجود این، از نوعی

پوشیده و پنهان‌گویی خاصی برخوردار است؛ به همین دلیل در گروه کنایات رمز قرار می‌گیرد.

- «و الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ» (الطارق/۱۲): «ذات الصَّدْع» نیز در این آیه، کنایه از نباتات و گیاهان است. «صدع» در لغت به معنای شکافتن است و این دلیل بر گیاهان اطلاق شده است که نباتات در هنگام رویش، لایه‌های خاک و پوسته‌ی نازک زمین را شکافته و سر از خاک برمی‌آورند. این لفظ، بهترین واژه‌ای است که می‌توانسته جایگزین گیاه باشد؛ زیرا از جهتی معنای عام به خود می‌گیرد و دایره‌ی شمول آن گسترده‌تر شده و به هر آنچه از زمین می‌روید، اشاره دارد و نیز از نظر ساختاری و شکل ظاهری متناسب با آیه‌ی قبل است و با موسیقی موجود در سوره، هم‌خوانی دارد. با توجه به واژه‌ی «الأرض: زمین» که هم‌نشین «ذات الصدع» شده، می‌توان به این نتیجه رسید که این کنایه از نوع ایماست؛ زیرا رسیدن به مقصود اصلی به زنجیره‌ای از واسطه‌ها نیازمند نیست.

- «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (الکوثر/۱): «کوثر» از ریشه‌ی «کثر» به معنای فراوانی و کثرت است. خداوند خطاب به پیامبر می‌فرماید: ما به تو خیر کثیر عطا کردیم. این نوع بیان خداوند و پنهان کردن مقصود اصلی خویش در ورای واژگان، موجب شده است تا مفسران، تعبیر متعددی از این واژه بیان کنند عده‌ای معتقدند که مقصود خداوند از کوثر «نهری در بهشت است که سپیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل است... همچنین در تفسیر آمده است که مراد از «کوثر» دین اسلام و مقام نبوت است». (زجاج، ابی اسحق ابراهیم بن السّری، ۱۴۰۸هـ/۳۶۹/۵) به دلیل تفسیرهای متعددی که از این آیه شده است، به نظر می‌رسد که وجهه‌ی پنهان و پوشیدگی بر این واژه، غالب و از نوع کنایات رمز است.

کنایه از صفت

یکی از اقسام کنایه، کنایه از صفت است. در این نوع از کنایه، مکنی به وصفی است که با آن وصف دیگری اراده می‌شود. در کنایه، غرض اصلی گوینده به گونه‌ای پوشیده و پنهان بیان می‌شود و هنر گوینده در این است که به نحوی زیبا هدف غایی خود را در کلام بگنجانند و تنها نشانه‌هایی برای مخاطب در کلام خویش برجای گذارد، تا وی با درک لطایف و دقایق این صنعت ادبی پی به مقصود نهایی گوینده ببرد. کنایه، شیوه‌ای بدیع و زیبا در بیان کلام است؛ زیرا خود، نشانه‌ی ذوق ادبی و قوه‌ی تخیل گوینده است و پیچیده‌سازی روند ادراک مخاطب را به همراه دارد. در حقیقت، کنایه همچون معما و چیستان است که قوه‌ی ادراک و تخیل مخاطب را به چالش می‌افکند تا پس از کنار زدن صورت ظاهری عبارت، غرض اصلی گوینده را دریابد. قرآن کریم تجلی‌گاه زیباترین و دل‌نشین‌ترین نکات ادبی و بلاغی است. این کتاب آسمانی که در حقیقت برای هدایت انسان‌ها نازل شده است، در باطن نورانی خود معارفی اندوخته دارد که براساس فطرت بشری است. خداوند والامرته که خود خالق زیبایی است در اثر جاودان خود نیز جلوه‌های بسیاری از زیبایی‌های ظاهری و معنوی را به نمایش می‌گذارد. بیان استعاری آیه‌ها، به‌کاربردن تشبیه‌های بدیع و زیبا و استفاده از کنایات و دیگر صنایع ادبی تأثیر بسزایی در زیبایی و اثرگذاری قرآن در دل و جان انسان‌ها داشته است. در زیر به نمونه‌هایی از این نوع کنایه (صفت) اشاره می‌شود:

- «ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدِ» (بروج/۱۵): خداوند در این آیه، خود را صاحب و مالک عرش استوار معرفی می‌کند. کلمه‌ی «عرش» در خود بار معنایی عظمت و اقتدار را به همراه دارد. این کلمه، بیشتر در مواردی به کار می‌رود که به مقام مافوق اشاره دارد. عرش به معنای تخت شاهی است. خداوند همچون پادشاهی است

که تمام هستی، قلمرو حکمفرمایی اوست و بندگان در آستان حضرتش به بندگی و اطاعت مشغول‌اند، اوست که تدبیر امور خلق را عهده‌دار است و میان بندگان در روز قیامت به عدالت داوری خواهد کرد. استعمال واژه‌ی عرش در ذهن شنونده و مخاطب، عظمت، نفوذ و اقتدار پادشاهان را تداعی می‌کند. در این نمونه آشکارا می‌توان معنای پنهان در پس این عبارت را دریافت کرد؛ لذا این کنایه نیز از نوع کنایات ایماست.

- «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ الْمَكِينِ» (تکویر/۲۰): در میان فرشتگان الهی، جبرئیل از مقام و موقعیت والایی برخوردار است. این آیات سوره‌ی تکویر، اشاره به منزلت و عظمت جایگاه جبرئیل در نزد خداوند والامرتبه دارد. خداوند با ذکر صفت‌هایی چون «ذی قوه» و «ذی‌العرش» و... به بزرگی و نزدیک بودن جبرئیل اشاره می‌کند. در این آیه، استعمال کلمه‌ی «عرش» دلالت بر قدرت و تمکین جبرئیل دارد. در این نمونه نیز مانند نمونه‌ی قبل، کنایه از نوع ایماست.

- «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» (الزلزال/۷): در این آیه‌ی شریفه، خداوند والامرتبه به توصیف احوال انسان‌ها در روز قیامت می‌پردازد. «ذرة» در لغت به معنای غبار ریز و یا مورچه‌ی بسیار ریز است که در تفسیرهای مختلف نیز در توضیح این آیه‌ی شریفه به همین دو معنا اشاره شده است.

طبرسی می‌گوید: «ذرة» به معنای مورچه‌ی کوچک است، نیز گفته شده است که «ذرة» گرد و غباری است که در پرتو نور خورشید دیده می‌شود. (طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۲هـ/۲۰۰۲) عبارت «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» کنایه از (اعمال) ناچیز و اندک است. روزی که تمامی انسان‌ها در پیشگاه عدل الهی برای حسابرسی اعمال خویش حاضر می‌شوند، شاهد و ناظر بر تمامی رفتار و اعمال خویش، خواهند بود، حتی اگر به اندازه‌ی غباری ناچیز و یا مورچه‌ی کوچکی باشد. ذکر چنین عبارتی به تثبیت معنا و مفهوم قصدشده در ذهن، کمک شایانی می‌کند. شاید اگر خداوند

والامر تبه به دور از چنین کنایه‌ای، آشکارا لفظ اندک را به کار می‌برد، در نظر انسان توجه به اعمال و دقت در سرانجام امور به این اندازه مهم جلوه نمی‌کرد. در این عبارت نیز روند دریافت معنای مورد نظر، پیچیده و طولانی نبوده و برای درک آن نیاز به واسطه‌های متعدد نیست و در زمره‌ی کنایات ایما قرار می‌گیرد.

- «وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ» (المطففين/۳۰): کنایه‌ی موجود در این آیه در واژه‌ی «یتغامزون» نهفته است. این واژه از ریشه‌ی «غمز» است. «غمز» در اصل اشاره کردن با ابرو یا دست به عنوان عیب‌جویی و اهانت است. (اصفهانی، راغب، ۵۶۵/۱۳۸۷) آیه‌های پایانی سوره‌ی مطففین اشاره به احوال مؤمنان و کافران دارد، آن هنگام که مؤمنان با شادمانی و مسرت با چشم و ابرو به عاقبت کافران و احوال ایشان اشاره می‌کنند و در حقیقت با این حالت خویش، به تحقیر و تمسخر کافران می‌پردازند. در باطن واژه‌ی «غمز»، معنای طعن و استهزا نهفته شده است و درحقیقت، این کنایه تعریضی است که مؤمنان خطاب به کافران بیان می‌دارند.

- «وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (التکویر/۸): سوره‌های جزء سی‌ام بیشتر برای ذکر قیامت است. در این سوره نیز خداوند با تعریض و کنایه به سنت ناپسند جاهلان و ظلمی که به ستم در حق دختران روا می‌داشتند، سخن می‌گوید. خداوند بزرگ در روز قیامت از دختران زنده‌به‌گور شده، سؤال می‌کند که به چه گناهی کشته شده‌اند؟ خداوند والامر تبه، خود نیک می‌داند که کودکان بر اثر جهالت و ظلم اعراب جاهلی، بی‌آنکه گناهی مرتکب شده باشند، زنده‌به‌گور شده‌اند؛ اما باز از گناه و خطای آنان می‌پرسد. در کتاب «اسالیب البیان» درباره‌ی این آیه چنین آمده است که زمخشری در تفسیر این آیات می‌گوید: «اگر اشکال گرفته شود که سؤال از دختران زنده‌به‌گور شده از گناهی که به واسطه‌ی آن کشته شده‌اند به چه معناست و چرا از دختر زنده به گور شده

علت کشته شدنش را می‌پرسد، می‌گویم این سؤال و جواب درحقیقت برای سرزنش و توبیخ قاتل اوست». (حسینی، جعفر، ۱۴۱۳هـ ص ۷۷۸) با توجه به آنچه ذکر شد، این کنایه (سرزنش و توبیخ) از نوع تعریض است.

- «وَ امْرَأَتَهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (المسد/۴): خداوند در سوره‌ی «مسد» از ابولهب و همسرش سخن می‌گوید و به سرانجام تیره و تار و عاقبت بد ایشان اشاره کرده و به همسر ابولهب، لقب هیزم‌کش می‌دهد. «خداوند عبارت «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» را کنایه از زن سخن‌چینی می‌آورد که شرّ و بدی برمی‌انگیزد و رابطه‌ی میان دو نفر را برهم می‌زند». (همان، ص ۷۴۶) خداوند با این تعبیر زیبا به صفت ناپسند همسر ابولهب اشاره می‌کند. عمل و رفتار انسان سخن‌چین مانند کسی است که میان دو نفر آتش بدی و دشمنی برمی‌افروزد و هر سخن و کلامی که موجب شود تا آتش تفرقه و نفاق میان دو تن شعله‌ور گردد، همچون هیزم این آتش است که ریشه‌ی دوستی میان افراد را می‌سوزاند. نیشابوری نیز در تفسیر خود «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» را «زن سخن‌چینی تعبیر می‌کند که میان مردم آتش دشمنی می‌افکند». (النیشابوری، محمود بن ابی‌الحسن، ۲، ۱۴۰۵هـ/۸۹۵) در تفسیر کشاف هم علاوه بر اشاره به سخن‌چینی همسر ابولهب، دلیل دیگری برای نامیده شدن وی به این صفت ذکر شده است. زمخشری می‌گوید: «وی، همسر ابولهب، پشته‌ای از خار و خاشاک با خود حمل می‌کرد و شبانه آن را در مسیر رفت و آمد پیامبر (ص) می‌ریخت». (زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷هـ/۸۱۵) لفظی که خداوند برای بیان صفت نکوهیده‌ی ابولهب بیان می‌دارد در حقیقت، تعریضی به رفتار و منش ناپسند وی است.

- «لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ» (الغاشیه/۶): خداوند در سوره‌ی «غاشیه» به توصیف حال کافران و بدکاران می‌پردازد و از جایگاه بد آن‌ها سخن می‌گوید که سرانجام در آتش افکنده می‌شوند و به هنگام تشنگی، آب جوشان نوشیده و

غذایی ندارند. این آیه‌ی شریفه، اشاره به بی‌غذایی و گرسنگی همیشگی کافران دارد.

ضریع، غذایی است که شتران و سایر حیواناتی که به خوردن خار و خاشاک عادت و تمایل دارند، از آن روی‌گردان هستند... و گفته شده است که، مقصود از این آیه، این است که [برای کافران] هیچ غذایی وجود ندارد؛ زیرا ضریع، جدای از انسان، خوراک چارپایان هم نیست. این عبارت [دقیقاً مانند این است] که گفته شود: فلانی سایه‌ای جز خورشید ندارد یعنی اصلاً سایه‌ای (بر سر) ندارد... (رصافی، محمود، ۱۴۱۱هـ/۳۱۲-۳۱۳) در حقیقت، این نوع از کنایه، همان‌گونه که ذکر شد، برای تمسخر و تعریض کافران است.

- «وَاللَّهُ مِّنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ» (البروج/۲۰) - «إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِ الرَّصَادِ» (الفجر/۱۴): خداوند همواره، ناظر و شاهد بر اعمال بندگان خویش است و لحظه‌ای از آن‌ها غافل نمی‌شود. در این دو آیه‌ی شریفه خطاب خداوند به کافران و بدکارانی است که از یاد خدا غافل‌اند و در گمراهی و ضلالت خویش سرگردانند. خداوند با بیان این آیه‌ها، قصد انذار و بیم دادن آنان را دارد و به این حقیقت، اشاره می‌کند که در همه حال مسلط و ناظر بر آن‌هاست. عبارت‌هایی که خداوند برای بیان مقصود خود به کار می‌برد، با معنای ظاهری این واژگان، تفاوت دارد. «وراء» به معنای پشت سر و عقب است و محیط از ریشه‌ی «حوط» به معنی احاطه کردن است. «مرصاد» نیز از ریشه‌ی «رصد» و از نظر ساختاری اسم مکان و به معنای کمینگاه است. خداوند با این تعبیرها، به طور ضمنی و کنایی، از قدرت و تسلط خود بر گروه بدکاران و کافران سخن می‌گوید. یعنی «کسی از ایشان [کافران] خداوند را عاجز و ناتوان نمی‌گرداند و قدرت خداوند [همواره] آنان را فرامی‌گیرد». (زجاج، ابی اسحق ابراهیم بن السری، ۱۴۰۸هـ/۳۰۹/۵) این کنایه از نوع ایماست؛ زیرا مخاطب به صراحت و بی‌واسطه به معنای اصلی پی می‌برد.

کنایه‌ی نسبت

نوع سوم از کنایات، کنایه از نسبت است. در این نوع از کنایه، گوینده صفتی را به یکی از وابسته‌های مکنی‌عنه نسبت می‌دهد یا از او نفی می‌کند؛ اما خود مکنی‌عنه را اراده می‌نماید. در این نوع کنایه وجه سومی وجود دارد که دسترسی به مکنی‌عنه را دشوارتر و طولانی‌تر می‌کند و درحقیقت، گوینده با این عمل خود، ذهن مخاطب را درگیر می‌سازد و روند دریافت معنای مورد نظر را پیچیده‌تر می‌کند. در جزء سی‌ام قرآن کریم، کنایه‌هایی از این نوع وجود دارد که خداوند والامرته با هنرمندی و ظرافت، مقصود خویش را با بیان مجازی آیات، بیان می‌دارد. تأثیری که بلاغت قرآن بر دل و جان خوانندگان خود می‌گذارد، موجب می‌شود تا مفاهیم ناب و والای آن در ذهن مخاطب، تثبیت شود و رابطه‌ی عمیق‌تری میان قرآن و خوانندگان آن شکل بگیرد. در ادامه، نمونه‌هایی از این نوع کنایه آورده شده است:

- «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ» (المسد/۱): «تَبَّ وَ تَبَّ» به معنای زیان‌پی‌درپی است. خداوند در این سوره و با این تعبیر، ابولهب را زیانکار و خسران دیده معرفی کرده و به عاقبت تباه وی اشاره می‌کند. اسناد واژه‌ی «تَبَّ» به دستان ابولهب، کنایه از نابودی و هلاکت اوست؛ «یعنی ابولهب جهنمی است و عاقبت به آتش خواهد افتاد». (سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، ۱۳۸۲، ج ۱۵۷/۲) خداوند با این تعبیر به تعریض و استهزاء، سرانجام تباه وی را یادآور می‌شود.

- «أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ» (الفیل/۲): خداوند در سوره‌ی فیل به داستان ابرهه و عاقبت آن‌ها اشاره می‌کند و در این آیه از باطل شدن و تباهی مکر و حيله‌ی آنان سخن می‌گوید. نسبت دادن مکر و حيله به گمراهی و ضلالت، کنایه از تباهی و باطل شدن نیرنگ ابرهه و سپاهیان‌ش است. خداوند والامرته می‌توانست مقصود اصلی خود را ساده‌تر و حتی با به‌کار بردن یک فعل بیان کند؛ اما چنین

ساختاری علاوه بر زیبایی عبارت، آن را با سایر آیات موجود در سوره مانند (فیل-آبایل) هماهنگ می‌گرداند و به موسیقی سوره و رعایت فاصله در آن کمک می‌کند. از ذکر واژه‌ی «تضلیل» می‌توان پی برد که مقصود خداوند از بیان این کنایه، باطل شدن مکر است. به این اعتبار، این کنایه را می‌توان از نوع ایما به شمار آورد.

- «و رأیت النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (نصر/۲): در این آیه‌ی شریفه نیز عبارت «یدخلون فی دین الله»، کنایه از اسلام آوردن است. اسناد فعل «یدخلون» به گروه اسمی «دین الله» کنایه از نسبت است. خداوند والامر تبه، دین حق خویش را به کاخ یا دژی مستحکم تشبیه می‌کند و پای بندی و پذیرفتن این دین آسمانی را از جانب دیگران به منزله‌ی ورود به این دژ معرفی می‌کند. خداوند از این تعبیر مجازی، پذیرش و ایمان قلبی را اراده کرده و از آن با واژه «یدخلون» یاد می‌کند. در این آیه تعبیر «یدخلون فی دین الله» ملزوم است و مقصود اصلی خداوند، که همان اسلام آوردن است لازم است، این نمونه را نیز می‌توان در گروه کنایات ایما جای داد.

- «وَحَصِّلَ مَا فِی الصُّدُورِ» (عادیات/۱۰): روز قیامت، روز آشکار شدن حقیقت‌ها و برملا شدن اسرار است. خداوند بزرگ در این آیه به همین نکته اشاره می‌کند. «صدر» کنایه از امور مخفی و پنهانی است و به این دلیل خداوند آن را به سینه «صدر» نسبت داده است؛ زیرا انسان‌ها به‌طور معمول، امور و مسائل خود را در قلب و سینه‌ی خود پنهان می‌دارند و بازگو نمی‌کنند. در این جا نیز واژه‌ی «صدر» به عنوان مجاز برای بیان امور پنهانی به کار رفته است. خداوند بزرگ در این آیه به صراحت نامی از حقیقت‌های پنهان و پوشیده‌ی انسان‌ها نمی‌برد؛ بلکه با ذکر مکان و جایگاه قرار گرفتن آنها، خود این امور را در نظر دارد. این کنایه از نوع ایماست؛ زیرا پی بردن به (مکنی عنه) نیازمند تعدد واسطه‌ها نیست. ذهن از

کلمه‌ی «صدور: سینه» آشکار و مستقیم به معنای اراده شده دست می‌یابد و نیاز به تأویل و تفسیر چندانی ندارد.

- «علیهم ناز مؤصده» (بلد/۶): خداوند والا مرتبه در این آیه به توصیف جهنم اشاره می‌کند که جایگاه ابدی کافران و بدکاران است. «مؤصده» از ریشه‌ی «وصد» به معنای ثابت و استوار شدن است. در تفسیر این آیه آمده است که «درهای جهنم به روی کافران بسته شده است و غم و ناراحتی از آن خارج نمی‌شود و آسایش و شادی به داخل آن تا ابد راه نمی‌یابد». (طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۲هـ/۷۴۸/۲) خداوند والا مرتبه جهنم را خانه‌ی ابدی کافران معرفی می‌کند، خانه‌ای که درهای آن سخت بسته می‌شود و هیچ راه نجات و خروجی برای رهایی از عذاب الهی وجود ندارد. «مؤصده» به معنای «مطبقه» (بسته شدن) است و کنایه از جاودانگی جسم کافران در آتش دوزخ و بسته شدن راه نجات و خلاصی آن‌هاست». (حسینی، جعفر، ۱۴۱۳هـ/۷۳۸) در این نمونه، هر چند درک معنای مورد نظر، نیازمند واسطه‌های متعدد نیست؛ بیان پوشیده و پنهان آن، این کنایه را در زمره‌ی کنایات رمز قرار می‌دهد.

- «أولئك أصحاب المیمنة * والذین کفروا بآیاتنا هم أصحاب المشأمة» (البلد/۱۸-۱۹): «أصحاب المیمنة» کنایه از نیکوکاران است. «میمنة» اسم مکان از «یمین» و به معنای سمت راست است. در قرآن کریم واژه‌ی «یمین» و مشتق‌های آن در مورد نیکوکاران و صالحان به کار رفته است. در این آیه نیز خداوند والا مرتبه آشکارا و مستقیم به نام مؤمنان و صالحان اشاره‌ای نمی‌کند و در توصیف آن‌ها و اشاره به عاقبت ایشان به جهت و مکان اسناد می‌دهد. در ادامه‌ی این آیه در توصیف حال کافران و بدکاران واژه‌ی «مشأمة» را به کار می‌برد. «مشأمة» از ماده‌ی «شاءم» و به معنای سمت چپ است و به عنوان مجاز بر گناهکاران اطلاق شده است. تقابل معنایی این دو واژه اشاره به تضاد و تفاوت جایگاه (مؤمنان و کافران) در روز

قیامت دارد. در آن روز، نیکوکاران در سمت راست و بدکاران در سمت چپ قرار می‌گیرند. با توجه به فضای کلی سوره و سیاق آیات، می‌توان آشکارا و بی‌واسطه به کنایه‌ی موردنظر دست یافت و این کنایه را از نوع کنایات ایما دانست.

- «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» (الفارعه ۶): روز قیامت، روز سنجش اعمال نیک و بد انسان‌هاست. خداوند بزرگ در سوره‌ی «قارعه» در توصیف سنجش اعمال نیک و بد مؤمنان و کافران تعبیر سنگینی و یا سبکی ترازوی اعمال را به کار می‌برد. خداوند والا مرتبه با این تعبیر، اعمال انسان‌ها را همچون جسم و ماده قرار می‌دهد و برای سنجش و ارزیابی آن لفظ «موازن» (ترازو) را به کار می‌برد. سنگینی ترازوی اعمال کنایه از کثرت اعمال نیک و سعادت بندگان مؤمن و سبکی آن کنایه از مقدار اندک و ناچیز کار خیر و پسندیده و تباهی و خسران انسانهای کافر و بدکار است. در این کنایه نیز روند ادراک معنا و مفهوم اراده شده چندان پیچیده و طولانی نیست. «سنگینی ترازو» همواره مفهوم کثرت و فراوانی را می‌رساند؛ از این رو این کنایه نیز به مانند نمونه‌ی قبل از نوع ایما است.

نتیجه

در جزء سی‌ام قرآن کریم، کنایه‌های زیبا و ظریفی وجود دارد. تأمل و اندیشه در آیه‌ها و سوره‌های قرآن، به‌ویژه در جزء سی‌ام، کارکرد انواع کنایه را در آن تبیین می‌کند. خداوند والا مرتبه با ظرافت و هنرمندی، غرض نهایی خویش را در پس این کنایه‌ها به‌گونه‌ای می‌پوشاند که علاوه بر خلق فضای ادبی در آیه‌ها، با ساختار کلی سوره نیز هماهنگی خاصی دارد. برخی از این کنایه‌ها با موسیقی درونی سوره‌ها، رعایت فاصله‌ها و نظم خاص آیه‌ها هم‌خوانی تمام و کمال دارد. کنایه‌های موجود در آیات مذکور بار معنایی هماهنگی با غرض اصلی کلام داشته

به گونه‌ای که مخاطب با اندک تأملی در بافت روایی آیات و الفاظ و واژگان به کار رفته در آن، به مکنی عنه دست می‌یابد. در قرآن کریم، مفاهیم، ساختار، اسلوب و شیوه‌ی بیان، همگی به بهترین شکل، ترکیب یافته و قرآن را معجزه‌ی همیشه جاوید پیامبر ساخته‌اند.

منابع و مأخذ

- اصفهانی، راغب، مفردات واژگان قرآن کریم، ترجمه‌ی حسین خداپرست، زیر نظر استاد عقیقی بخشایشی، قم، انتشارات نوید اسلام، چاپ اول، ۱۳۸۷هـ.ش.
- الأندلسی، ابي محمد عبدالحق بن غالب بن عطية، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، بيروت، لبنان، دارالكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳هـ/۱۹۹۳م.
- التفتازانی، سعدالدين، شرح المختصر (على تلخيص المفتاح للخطيب القزويني)، قم، منشورات اسماعيليان، الطبعة الخامسة، ۱۴۳۰هـق/۱۳۸۸هـ.ش.
- الحسيني، سيدجعفر، اساليب البيان في القرآن، طهران، مؤسسة الطباعة و النشر وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳هـ.
- الرصافي، محمود، الجدول في اعراب القرآن و صرفه و بيانه، دمشق، بيروت، دارالرشيد، بيروت، لبنان، مؤسسة الإيمان، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱هـ/۱۹۹۱م.
- الزجاج، ابي إسحق إبراهيم بن السري، معاني القرآن و إعرابه، شرح و تحقيق دكتور عبدالجليل عبده شلبي، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸هـ/۱۹۹۸م.
- الزمخشري، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل، بيروت، لبنان، دارالكتاب العربي، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۷هـ/۱۹۸۷م.
- سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن، الإتقان في علوم القرآن، ترجمه‌ی سيدمهدى حائري قزويني، تصحيح محمد ابوالفضل ابراهيم، قم، انتشارات اميركبير، چاپ اول، ۱۳۸۷هـ.ش.
- الطبرسي، الفضل بن الحسن، جوامع الجامع، بيروت، لبنان، دارالأضواء، الطبعة الثانية، ۱۴۱۲هـ/۱۹۹۲م.

- النیسابوری، محمدبن أبی الحسن، **ایجاز البیان عن معانی القرآن**، دراسة و تحقیق حنیف بن حسن القاسمی، بیروت، دارالغرب الإسلامی، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ/١٩٩٥م.

دلالة أسلوب الكناية في القرآن الكريم

سيد ابوالفضل سجادي^١، سمير فراهاني^٢

الملخص

يعتبر التعبير الأدبي للمعاني و المفاهيم العالية في إطار علم البلاغة من دلائل إعجاز القرآن الكريم. جمالية القرآن من حيث المفاهيم و سياق السور رائعة جداً، و أعطت التعابير الجمالية و اللطيفة و استخدام الصناعات الأدبية و البلاغية القرآنَ جمالاً خاصاً، و تعتبر الكناية من هذه الصناعات الأدبية و من ألفتها، و يسبب البيان الأدبي للحقائق في أن ظاهر بعض الآيات يبدو مستورا، بحيث يفهم المخاطبُ هذه المسائل المكنية في باطن الآيات بالاستمداد من قوة ذوقه و لطافة طبعه، و من ثم تكشف الستارُ من ظواهر الآيات القرآنية.

المفردات الرئيسية: القرآن الكريم، الدلالة، أسلوب الكناية

١. الأستاذ المساعد في قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة اراك

٢. الماجستير في اللغة العربية و آدابها